

# حفظ هویت فرهنگی برای دور شدن از فرهنگ «تسلیم»

نوشته: شادروان دکتر پرویز ورجاوند

چند ماهی از درگذشت دانشمند گرانمایه دکتر پرویز ورجاوند می‌گذرد. به یاد آن ایراندوست راستین و نیک‌نهاد، نوشتاری که هفده سال پیش، از آن شادروان در اطلاعات سیاسی - اقتصادی به چاپ رسیده است، بار دیگر به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسد.

برقرار سازد. هر قدر «وابستگی» اقتصادی و تکنولوژی این کشورها به غرب فزونی بگیرد، شکوفایی اقتصادی غرب بیشتر می‌شود، موجبات پیشرفت تکنولوژیک آن با توسعه بازار فروش فراهم می‌آید و توان سلطه‌گری اهریمنانه‌اش افزون می‌گردد. با این همه، شرایطی بر کل جهان حاکم گشته است که گذشته از جوامع جهان سوم، کشوریک میلیاردی چین نیز خود را ناگزیر از آن می‌بیند که به غرب نزدیک و نزدیکتر گردد.

کشورهای جهان سوم نه تنها خود را در دام وابستگی تنگاتنگ با غرب قرار می‌دهند، بلکه پارا فراتر نهاده و بدون ارزیابی لازم از وضع و موقع خویش و شرایط متفاوت دنیای غرب، آن را به عنوان الگو برمی‌گزینند. در چنین اوضاع و احوالی، گروهی از اندیشمندان بر آنند تا با طرح مسئله حفظ هویت فرهنگی ملی، کاری کنند که به اصطلاح تعادلی برقرار گردد، لطمه‌ای جبران‌ناپذیر بر پیکر ملتشان وارد نیاید

زمانی که سخن از حفظ هویت فرهنگی به میان می‌آید، به طور دقیق منظور آنست که باید فرهنگ ملی را در برابر آنچه که آنرا تهدید می‌کند یا مورد تجاوز قرار داده است، حفظ و حراست کنیم. هر چند این نیروی تهدیدکننده از سوی همه کشورهای جهان سوم شناخته شده است، اما آنها در عین حال که از حفظ هویت فرهنگی ملی سخن می‌گویند، خویشتن را در بند تجاوزگر و ایدئولوژی و مظاهر فرهنگ شرق و غرب قرار می‌دهند.

کشورهای جهان سوم راه نجات خود را در بیرون آمدن از شرایط عقب‌ماندگی اقتصادی و تکنولوژیک می‌بینند و در این مورد، بیشتر آنها راهی جز پیروی از شرق یا غرب فراروی خود نمی‌یابند. کشورهای جهان سوم، در برخورد با غرب، این نکته را از یاد می‌برند که عامل مهم شکوفایی اقتصادی و پیشرفت‌های خیره‌کننده تکنولوژیک غرب بر این استوار است که پیوندهای هر چه گسترده‌تر و نیرومندتر با کشورهای جهان سوم

مطمئن برای جلوگیری از غرق شدن در فرهنگ غرب و رفتن زیر سیطره ایدئولوژیک شرق عنوان سازند و در تلاش هستند تاراهی میانه بیابند که نه از قافله پیشرفت اقتصادی و فنی باز بمانند و نه آنکه همه چیز خود را از دست بدهند و ابزاری بی‌اراده در اختیار شرق و غرب بشوند.

### یکسان سازی فرهنگی

در این زمینه جمعی از نظریه‌پردازان غربی نیز که به اعتباری به‌طور کامل با شیوه تجاوز کارانه و غیر انسانی شرق و غرب نظر موافق ندارند و آینده جهان را بر اساس بی‌عدالتی‌های وحشتناک کنونی روشن نمی‌بینند به موضعگیری پرداخته‌اند. آنها در برابر بهای زیادی که به فرهنگ غربی به نام فرهنگ جهانی می‌دهند، معتقدند که نباید فرهنگ‌های ملی را نیز از نظر دور داشت. «اگوستن ژیرارد» در این باره چنین می‌گوید: «در کشورهای در حال توسعه در عین حال برای حفظ و توسعه فرهنگ ملی و نیز فراهم آوردن امکانات دست‌یابی به فرهنگ جهانی باید اقدام کرد. هر یک از این دو فرهنگ، زبان، و نتیجتاً نوع فکر و ساختهای ذهنی خود را دارد. کوشش در یکی کردن این دو فرهنگ یا فدا ساختن یکی به خاطر دیگری، موجب کاستی و فقر فرهنگی و کاری باطل و واهی است. هدف هر سیاست فرهنگی باید برقراری تعادلی پویا میان فرهنگ ملی و فرهنگ جهانی باشد.»<sup>۱</sup>

● میرزا تقی خان امیر کبیر در دوره کوتاه زمامداری خود، بی‌آنکه شیفته مظاهر فرهنگ غرب شود، دگرگونی‌ها و تحولات چشمگیری را در جامعه ایران سبب شد که با جنبه‌های مثبت و پویای فرهنگ ملی سازگاری داشت.

و در بند و سلطه قرار نگیرد؛ امری که پیچیده بودن آن بر هیچ کس پوشیده نیست.

بیشتر متفکران مغرب زمین، فرهنگ کنونی غرب را «فرهنگی جهانی» و به بیان دیگر، فرهنگ جهان امروز به‌شمار می‌آورند و معتقدند که برای کشورهای جهان سوم راهی جز پذیرش بی‌چون و چرای آن وجود ندارد. آنها معتقدند که تنها با بینش غربی و زبان غربی می‌توان به مسائل جهان امروز پاسخ گفت. آنها آگاهانه بر این امر وقوف دارند که جهان سوم هر قدر خود را به غرب نزدیکتر سازد، بیشتر در دام آنها گرفتار خواهد آمد. از سوی دیگر، مسلم است که نمی‌توان چشم از تحولات خیره‌کننده دنیای غرب پوشید و آن را نادیده گرفت. این پیشرفت‌های عظیم در زمینه‌های علمی و فنی، چنان بر تمامی جهان تأثیر گذارده که هیچ کشور و ملتی را برای بی‌اعتناء گذشتن از کنار آن نیست و ملتها و سرزمین‌های بزرگی چون چین و هند نیز با داشتن شیوه‌های حکومتی متفاوت، خود را ناگزیر می‌بینند که با غول‌های صنعت شرق و غرب، علی‌رغم همه اختلاف‌های شدید سیاسی و ایدئولوژیک، پیوندهای مستحکمی برقرار سازند. این وضعی است که بیشتر کشورهای جهان خود را ناگزیر از پذیرش آن می‌بینند. اساس مشکلات و نامرادیها، ضعف‌ها و سرسپردگی‌های سیاسی، مسائل بزرگ اجتماعی و بسیاری نارسایی‌های در دناک در کشورهای جهان سوم نیز ناشی از همین وابستگی‌ها و پیوندهای اجباری و ناخواسته است.

واقع‌بینانه باید گفت که همه رژیم‌های حاکم در کشورهای جهان سوم، تمایلی به وابستگی بی‌چون و چرا به شرق یا غرب نداشته‌اند، ولی مکانیزمی که سلطه‌گران صاحب قدرت بوجود آورده‌اند، در بیشتر موارد، منجر به سرسپردگی مطلق و وابستگی همه‌جانبه و خانمان برانداز آنها در تمامی ابعاد شده است. در چنین وضع و حال در دناکی است که برخی از چهره‌ها در کشورهای جهان سوم بر آن شده‌اند تا نظریه «حفظ هویت فرهنگ ملی» را به منظور ایجاد یک تکیه‌گاه نسبتاً

انسانیت سرانجام نخواهد داشت. بنابراین، تنها به خاطر حفظ هویت ملی و استقلال سیاسی کشورهای جهان سوم نیست که باید به هویت فرهنگی توجه شود، بلکه سود جامعه انسانی و نیاز به اعتلاء و شکوفایی کل فرهنگ بشری است که تأکید فراوان بر چنین امری را ضروری می‌سازد.

باید این نکته را در نظر داشت که تکیه کردن بر فرهنگ ملی هیچ‌گاه به مفهوم نفی اهمیت فرهنگ بشری نیست، زیرا یکی از ویژگی‌های فرهنگ بارور و زاینده عبارت است از قدرت برقراری ارتباط با دیگر فرهنگها و داد و ستد کردن آگاهانه آن. ملت‌های مشرق زمین هیچگاه از برخورد با فرهنگ مغرب زمین گریزان نبوده‌اند و در برابر نابغه‌های جهان غرب موضع‌گیری نکرده‌اند. سقراط، ارسطو، پتهون، کانت، روسو، سزان، میکل‌آنژ و صدها نمونه دیگر هیچگاه برای مشرق زمین خطری به‌شمار نرفته‌اند. آنچه فرهنگ ملت‌های جهان سوم و مشرق زمین را تهدید می‌کند جنبه‌های مبتذل و سودجویانه و سلطه‌گرانه فرهنگ‌های شرق و غرب است که سوار بر ابراه تکنولوژی، هشیاری و اعتبار انسان‌ها را هدف قرار می‌دهند.

همچنین، کشورهای قدرتمند جهان، با برخورداری از امکانات وسیع و وسایل ارتباط جمعی و اختصاص دادن بودجه‌های بسیار سنگین به فعالیت‌های فرهنگی، در زمینه‌های گوناگون، از چنان نیرویی برای جلوه‌دادن ارزش‌های فرهنگی خود برخوردارند که به سهولت می‌توانند فرهنگ‌های معتبر ولی فاقد توانایی‌های لازم برای خودنمایی در سطح جهان را از ابراز وجود بازدارند و به یاری فرستنده‌های قوی، ماهواره‌ها، فیلم‌ها، انتشارات و بسیاری وسایل دیگر، نسل‌های جوان را در سراسر دنیا زیر بمباران افکار و نظریات خود قرار دهند. در این باره در گزارش مجمع جهانی یونسکو در تهران چنین آمده است: «... قوت یا ضعف فرهنگها کمتر موقوف به قوت و ضعف ارزشهای سازنده آنها و بیشتر تابع نیروی وسایل ارتباطی اشاعه‌دهنده آنهاست.

● همه آفریده‌های فرهنگ ایران پیش از اسلام و در دوران اسلامی، در تمامی زمینه‌ها به روشنی و به گونه‌ای خیره‌کننده هویت ایرانی خود را بیان می‌دارد. هنر بر خورد آگاهانه با فرهنگ‌های دیگر و بهره‌جستن از آنها، بی‌غرق شدن و هویت از دست دادن، از ویژگی‌های تابناک فرهنگ ایرانی است.

در این دیدگاه، فرهنگ غربی، به نام «فرهنگ جهانی»، اصل گرفته شده و توجه به فرهنگ ملی در واقع نوعی تعارف به‌شمار می‌رود. در حالی که بها ندادن به فرهنگ‌های گوناگون و پراکنده در سراسر جهان که هر یک ویژگی‌های خود را دارد و در جمع، سازنده واقعی فرهنگ بشری هستند، نه تنها برخورد سلطه‌جویانه‌ای در جهت نفی استقلال ملت‌های جهان سوم است، بلکه برداشتی ویرانگر در قبال کلیت فرهنگ بشری به‌شمار می‌رود. کوشش در راه یکسان‌سازی فرهنگ‌های موجود در جهان، به اعتباری، لطمه‌ای است جبران‌ناپذیر بر بیکر بشریت.

از آغاز پیدایش انسان تا به امروز، والاتر از فرهنگ‌های آفریده شده چیزی را در تاریخ بشریت نمی‌توان برشمرد. غنای فرهنگ جهانی بیش از هر چیز بسته به گونه‌گون بودن و جلوه‌های پر تنوع فرهنگ‌های خلق شده است. حرکت در جهت یکسان‌سازی و هم‌شکل‌سازی فرهنگ‌ها و ارزش‌های فرهنگی، تلاشی است ویرانگر و مرگبار علیه نیروی آفرینش و نوآوری همه بشریت.

اینکه تنها به اعتبار ناتوان بودن در یک زمینه از زمینه‌های گوناگون فرهنگی، بخش عظیمی از نیروی فرهنگ‌سازی جهان را متوقف سازیم و از توان بیندازیم و قدرت زایش را از آن سلب کنیم و به مصرف‌کننده تبدیلش گردانیم، فاجعه‌ایست که جز نیستی معنوی

بنابراین، فرهنگهای واجد نظام ارزشهای بسیار گسترده و الا ممکن است در تماس با فرهنگهای دیگر که وسایل ارتباط و اشاعه نیرومندی در اختیار دارند، محو و مضمحل شوند و می‌دانیم که جوانان در اغلب کشورها به پذیرش بی‌چون و چرا و برده‌وار ارزشهای شکننده خارجی گرایش بسیار دارند.<sup>۲</sup>

### میراث فرهنگی و قدرت آفرینش

برای آن که به کار شناخت و حفظ هویت فرهنگ ملی بپردازیم، باید میراث فرهنگی را بشناسیم و بدانیم که از چه سخن می‌گوید. در بیان مفهوم میراث فرهنگی باید گفت که عبارتست از کلیه عواملی که خواسته یا ناخواسته ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد، آنچه جزء وجود ما است و می‌تواند بنحوی در فکر و عمل ما تأثیر داشته باشد. آگاهی یافتن از عواملی که در اندیشه ما اثر دارد ضروری است، از اینرو احیاء میراث فرهنگی برای آگاه کردن ما از گذشته‌ای که در ما عمل می‌کند، ضرورت دارد.

از یاد نبریم که به اعتباری، فرهنگ عبارت است از مجموعه خاطره‌ها، یادبودها و میراثهایی که جامعه گذشته را به آینده می‌پیوندد و مانع گسستگی‌ها و جدایی‌ها و دور شدن از هویت ملی می‌گردد.

میراث فرهنگی يك ملت بیانگر هویت فراموش‌نشده آن مردم است و عامل مؤثری در جهت شناخت خویش و شناساندن خود به دیگران به‌شمار می‌رود. برخی چنین می‌پندارند که میراث فرهنگی يك ملت تنها مجموعه یادبودهای هنری و محل‌های باستانی و بناهای تاریخی است. در حالی که میراث فرهنگی مفهومی بسیار وسیع‌تر را دربرمی‌گیرد که عبارت است از کلیت زنده و پویای خلاقیت انسانی يك ملت. به بیان دیگر، میراث فرهنگی يك ملت را می‌توان از والاترین نمودهای نبوغ و قدرت آفرینش آن ملت به‌شمار آورد. بطور کلی، میراث فرهنگی را می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد:

الف- طرز تفکر و بینش و سنت‌ها و باورها.

ب- اشیاء و آثار.

و این هر دو دسته را باید شناخت و در حفظ و بهره‌جستن از آنها همتی والا به خرج داد. این شناسایی و ارج نهادن نه به آن اعتبار است که باید به این میراثها چون لاله‌های بلور به جای مانده از پدر نگاه کرد که تنها یادآور خاطره او و القاء‌کننده زیباییهای خاص خود هستند، بلکه منظور اصلی این است که بتوانیم با آنها ارتباطی آگاهانه برقرار کنیم، به گفتگو بنشینیم، و در نتیجه گذشته را نادیده نینگاریم و آن را به دست فراموشی نسپاریم. زیرا در غیر این صورت، راهی جز «تقلید» از دیگران در پیش نخواهیم داشت.

باید توجه کنیم که صاحب تاریخ، اندیشه و تفکر، و صاحب تاریخ علم هستیم. ما از چنان میراث فرهنگی برخورداریم که در طی قرون و اعصار از ارزش و اعتباری وسیع برخوردار بوده و بر بهنه جهان روشنایی‌ها انداخته است. نکته اساسی این است که نباید با این گذشته پویا و نقش‌آفرین به‌صورت میراثی زندگی از دست داده و مرده برخورد کنیم و آن را تنها مایه «فخر» بدانیم. باید به این میراث به‌صورت کشتزاری نگریست که از نیروی باروری برخوردار است. این کشتزارهای پایر را باید دایر کرد و از آنها به‌مثابه منبعی برای سرمایه‌گذاری جهت ساختن آینده‌ای پربار و موفق بهره جست. این میراث از آن مردمی بوده است که از دوران پیش از تاریخ و صبحدم تاریخ تا گذشته‌ای نزدیک، هیچگاه از جستجو و پویش و آفرینش روی گردان

### ● آنچه فرهنگ ملت‌های جهان سوم و

مشرق زمین را تهدید می‌کند، جنبه‌های مبتذل، سودجویانه و سلطه‌گرانه فرهنگ‌های شرق و غرب است که سوار بر ارابه تکنولوژی، هوشیاری و اعتبار انسان‌ها را مورد هجوم قرار داده‌اند.

همه چیز لذت می‌برده‌اند و جرأت نه گفتن و چون و چرا کردن درباره مسائل مختلف را داشته‌اند. در حالی که امروز ما تا اندازه زیادی شهامت تفکر و بیان اندیشه و نظر خود را از دست داده‌ایم. آنچنان در برابر عظمت دنیای غرب خود را باخته‌ایم که جز تأیید و تکرار گفته‌های مغرب زمینی‌ها کاری نمی‌کنیم و خود را مجاز به ابراز وجود نمی‌دانیم. حتی برای شناخت پیشینه و میراث فرهنگی خود نیز تنها به پژوهش‌ها و طرز استدلال آنها تکیه می‌کنیم. به بیان دیگر، جرأت اندیشیدن، تجربه، تجزیه و تحلیل و استنتاج را از دست داده‌ایم. در نتیجه، «فرهنگی اتکایی» پیدا کرده‌ایم و فرهنگ «ترس» را برگزیده‌ایم.

از ترس اینکه مبادا خلاف گفته‌های غربیان سخن بگوئیم، از بیان اندیشه و دریافته‌های خویش پرهیز می‌کنیم. برای تفکرات اجتماعی و ایدئولوژیک مغرب زمینی‌ها، ارزشی تا حد ارزش وحی قائلیم. چون و چرا کردن را که اساس فرهنگ ما بوده، از یاد برده‌ایم و آن را در حد توانایی خود نمی‌یابیم. بنده و اسیر افکار دیگرانیم. این همه روشنگر آن است که طی دو سده و نیم اخیر عواملی پیش آمده که به تدریج ما را از داشتن دید و شناخت آگاهانه منطبق با فرهنگ دیربای خویش بی‌بهره ساخته و به مصرف کنندگان تولیدات فرهنگی مغرب زمین بدل کرده است.

برای به کار گرفتن تکنولوژی غرب، تمامی ویژگیها

● با آنکه جامعه ژاپن در صد سال گذشته دگرگونی‌های بسیار ریشه‌ای به خود دیده است، اساس ساختار اجتماعی آن دست نخورده باقی مانده است. ژاپن امروز زیر بار گذشته خود نیست بلکه برعکس، سرچشمه موفقیت‌های خود را در همین گذشته یافته است.

نبوده‌اند. پایه‌گذاران فرهنگ ایرانی مردمی بوده‌اند سخت کوش و آگاه به راز و رمز طبیعت و محیط پیرامون خود. آنها یک دم از اندیشیدن درباره جهان و آنچه در آن است، باز نایستاده‌اند.

اسطوره‌های ایرانی، جهانی بزرگ و پرراز و رمز را در برابر ما می‌گشاید. اساطیر ایرانی را باید مجموعه‌ای بزرگ و پر اعتبار از ساخته‌های فرهنگ پر بار این سرزمین به‌شمار آورد.

شناسایی این بعد مهم از تاریخ و توجیه عالم، در فرهنگ ایرانی از اهمیتی خاص برخوردار است.

«فانون» درباره افسانه‌های قومی و حتی کارهای جادویی، تعبیر جالبی دارد. او می‌گوید:

«اتم سفر و جو افسانه و جادو، در عین ترساندن من، واقعیتی غیر قابل تردید به‌شمار می‌رود. این اتم سفر در آن حال که مرا متحجر می‌کند، من را با سنت‌ها و با تاریخ منطقه یا ایلم پیوند می‌زند و در عین حال، مرا مطمئن می‌کند و به من، مقام و موقع و شناسنامه می‌دهد.»<sup>۳</sup>

در برخورد با میراث‌های فرهنگی خود باید به این نکته نیز توجه داشته باشیم که آفرینندگان این فرهنگ، گذشته از تلاش در زمینه شناسایی همه امور و اندیشه کردن درباره آنها و خلق و آفرینش در بُعدی وسیع، از هنر بزرگ بهره‌جستن از دانش دیگران و ایجاد دگرگونی در آن و به خدمت گرفتن آگاهانه آن، برخوردار بوده‌اند. آنها هیچ‌گاه به تقلید بی‌چون و چرا از دیگران نپرداخته‌اند و هرچه را که از دیگران ستانده‌اند، با دانش و بینش خود در آمیخته‌اند، به آن تعالی بخشیده‌اند و مهر هویت فرهنگی خود را بر آن نقش کرده‌اند. همه آفریده‌های فرهنگ ایران، پیش از اسلام و در دوران اسلامی، در تمامی زمینه‌ها، به روشنی و به گونه‌ای خیره‌کننده، هویت ایرانی خود را بیان می‌دارد.

هنر برخورد آگاهانه با فرهنگ‌های دیگر و بهره‌جستن از آنها، به دور از غرق شدن و هویت از دست دادن، از ویژگی‌های تابناک فرهنگ ایرانی است. آری، آنها از فرهنگ «تقلید» و «تسلیم» دور بوده‌اند. آنها همیشه حرفی برای گفتن داشته‌اند، از اندیشیدن درباره

● **استعمارگران بر آند تا فرهنگ ملت‌ها را که عامل اصلی مقاومت به شمار می‌رود در حال جان‌کندن نگاهدارند و در واقع از آن فرهنگی بسازند که هم هست و هم نیست؛ آنرا تبدیل به میراثی کنند که تنها به درد موزه‌های فراموش شده می‌خورد و نمی‌تواند همپای خواست‌ها و نیازهای جامعه رشد کند.**

که اخذ عناصر فرهنگی دیگران به‌طور عمده توسط دانش‌آموختگان در گروه کشورهای شرق و غرب صورت می‌گیرد، با توجه به آنکه این جماعت هر یک در آغوش فرهنگی خاص پرورش یافته‌اند، به جامعه‌ای معین دلبستگی دارند و تحت تأثیر جو فرهنگی ویژه‌ای هستند، در می‌یابیم که چگونه یک جامعه در حال رشد یکباره گرفتار عناصر نامتجانس فرهنگی و تنش‌های ویرانگر می‌شود.

### امیر کبیر و تکیه بر ملت

لازم به یادآوری است که برخلاف تصور بسیاری از افراد، جریان دور افتادن از مسیر فرهنگ ملی و بیگانه شدن با خویشستن خویش، بیش از همه بخشی از جامعه باسواد و تحصیل کرده‌را که به‌ناروا عنوان روشنفکر بر خویش نهادند، دربر گرفته است. سردمداران این حرکت از میان کسانی بیرون آمدند که در دوران به نسبت طولانی سلطه رژیم استبدادی وابسته به غرب، با فرنگ و تحصیلات غربی آشنا شده بودند. آنها که از نظر روانی خود را در برابر عظمت همه‌جانبه غرب ناتوان یافته بودند، راه نجات را در ایجاد تغییرات بنیادی و پذیرا شدن فرهنگ غرب، در تمامی زمینه‌های آن، دانستند و از آنجا که میهن خود را در وضعی اسفبار می‌دیدند، کمتر به خود زحمت دادند تا نسبت به گذشته و هویت ملی و

و نمودهای فرهنگی آنها را نیز به کار می‌گیریم. وقتی کارخانه‌ای را می‌خریم، همراه آن نقشه اصلی مجموعه ساختمان و واحدهای رفاهی و خدماتی را نیز طلب می‌کنیم و برای فضای زندگی و استراحت و خدمات کارگران و متخصصان ایرانی، فضایی مشابه جامعه کارگران و کارشناسان صنعتی غرب ایجاد می‌کنیم. بدینسان، می‌رویم تا انسانهایی را که در شبکه تولید صنعتی به کار می‌گیریم، مسخ کنیم. ویژگیهای اجتماعی و روانی و فرهنگی آنها را که ریشه در فرهنگ دیرپا و سنن و آداب ملی دارد، از نظر دور می‌داریم و آگاهانه یا ناخودآگاه، می‌کوشیم از آنها انسانهایی منطبق با الگوهای غیر ایرانی و بیگانه از خویش پدید آوریم. به ظاهر در راه صنعتی شدن گام می‌گذاریم، ولی چون هدف و برنامه‌ریزی و در کنار آن آموزش جهت‌داری وجود ندارد، نه تنها توان صنعتی شدنمان بالا نمی‌رود بلکه انسانهای سرگشته و دو چهره به جامعه تحویل می‌دهیم.

یکی از مشکلات اساسی در کشورهای عقب افتاده که لطمه‌ای شدید بر بیکر استقلال و هویت فرهنگی آنها وارد می‌سازد، این است که جمعی از تحصیل کردگان مرعوب و بامجنوب دنیای شرق و غرب، بدون توجه به این نکته بنیادی که بین اجزاء یک فرهنگ، به‌طور مستقیم و غیر مستقیم، ارتباطی عمیق وجود دارد و هر جزء در بقای کل نقشی مؤثر ایفا می‌کند، بر آن می‌شوند تا بخشی و گوشه‌ای از فرهنگ جامعه را که به نظرشان کهنه و عامل بازدارنده به‌شمار می‌آید، یکباره و با قاطعیت دگرگون سازند. غافل از اینکه آنچه به ظاهر جزء و گوشه‌ای می‌نماید، در واقع بخشی است مؤثر از حیات مجموعه و منظومه فرهنگی و هر تغییر نسنجیده و شتاب‌آلود در جزء، نظم کل مجموعه فرهنگی را مختل می‌کند و جامعه را با بحرانی شدید مواجه می‌سازد.

نتایج خطرناک اینگونه دست‌کارها و دگرگونی‌های بی‌حساب و کتاب و سریع، زمانی بیشتر محسوس می‌گردد که به منشاء وابستگی‌های فرهنگی اخذکنندگان عناصر فرهنگی توجه کنیم. اگر بپذیریم

و نفرت از حکومت سازد، دست به يك رشته اقدامات اساسی در زمینه استقرار عدالت اجتماعی زد و با تشویق مردم به کار و تولید، موجبات به گردش درآمدن چرخهای اقتصاد کشور و در نتیجه کاهش فقری که اکثریت جامعه را زیر فشار قرار داده بود، فراهم ساخت. او در حالی که آگاهانه لبه تیز تیغ حمله را متوجه نفوذ همه جانبه استعمارگران روس و انگلیس ساخته بود، با سرسختی و جرأت فراوان، به کوتاه ساختن دست ناپاکان و سودجویان قدرتمند و سرسپردگان خارجی و آنهایی که جامعه را از حرکت آگاهانه و سازنده بازمی داشتند، پرداخت. او اجازه نمی داد که شاهزادگان و درباریان و ملایان سودجو و حکمرانان و دستگاه ستمگر آنان، ملت را چون گذشته مورد تجاوز و بهره برداری قرار دهند و دچار سرخوردگی و ناامیدی سازند. او می کوشید تا شادی و امید و قدرت مقاومت در برابر تجاوزگران خارجی و داخلی را به مردم بازگرداند. امیر با شناختی که از میزان پیشرفت های مغرب زمین داشت، هیچگاه دچار یاس و خودباختگی نگردید و رمز نجات کشور از فقر و عقب ماندگی را در آن دید که ملت را هر چه بیشتر به آینده امیدوار سازد و به تلاش وادارد. او معتقد بود که باید به نیروی مردم تکیه کرد و هویت و فرهنگ ملی را ارج نهاد.

امیر، با وجود حرکتهای تند و بنیادیش، هیچگاه میان خود و مردم فاصله ایجاد نکرد. امیر چیزی نمی گفت که مردم قدرت فهم و درک آن را نداشته باشند. او با زبان مردم سخن می گفت. حرکت او برای از میان بردن برخی سنت های ناروا که ادامه اش به ضرر مصالح و منافع ملت تمام می شد، چنان بود که با وجود بی سابقه و غیر قابل تصور بودن، به جای آنکه مردم را تکان دهد، دشمنان و بدخواهان را تکان می داد و حمایت ملت را از او برمی انگیخت، چنین بود اقدام او در زمینه از میان برداشتن رسم «بست نشینی» به عنوان راهی برای فرار مجرمان و متجاوزان از دست قانون.

او دریافته بود که این مردم بی پشت و پناه نیستند که از «بست نشستن» سود می برند و بنابراین، بر افتادن این

● یکی از هدف های اساسی استعمارگران شرق و غرب در جریان تسلط بر ملت ها، تضعیف قدرت باروری فرهنگی آنهاست و این مهم را به دست عناصری که یا مجذوبند و شیفته، یا سرسپرده و جیره خوار، به انجام می رسانند.

فرهنگی خویش به جستجو و تفکر پردازند و راه جدید را با شناخت پیشینه و ویژگی های جامعه و امکانات سرزمین خود برگزینند. جالب اینست که سالها پیش از آنها، فردی برخاسته از متن همین جامعه ولی آشنا به تاریخ و فرهنگ میهن خویش و آشنا با شرایط و اوضاع و احوال سرزمین خود و آگاه از دردها و رنجهای ملتش، حرکتی را آغاز کرد که با مقاومت شدید دو قدرت استعماری زمان مواجه گردید و به دست شاه خود کامه قاجار متوقف گشت. آنچه امیر کبیر در ایران بدان پرداخت، با آنچه که طرفداران فرهنگ غرب در جریان مبارزه با رژیم استبدادی ناصرالدین شاه انجام داده اند، تفاوتی چشمگیر دارد.

امیر کبیر از یکسو همه نیروی خود را متوجه استعمارگران و قطع منافع آنها ساخت و از سوی دیگر کوشید تا به جامعه توان ببخشد و ملت را متوجه قدرت و نیروی واقعی خود سازد. او به شدت با تجزیه ایران که روس و انگلیس با نقشه ای شیطانی از زمان فتحعلی شاه آن را دنبال می کردند، به مقابله پرداخت و با سرکوبی «سالار»، از جدا شدن خراسان جلوگیری کرد. امیر کبیر به استقرار نظم در سیستان و بلوچستان پرداخت و توفیق آن را به دست آورد تا هرات و قندهار را بدون خسارت سنگین، بازگرداند و به این ترتیب، توطئه وسیع انگلیسی ها را در بخش وسیع شرقی نافرجام گذارد.

امیر برای آنکه ملت و دولت را بهم بیوند دهد و پشتیبانی خود خواسته مردم را جانشین ترس و وحشت

مردم هنوز شکستهای ننگین در جنگ‌های ایران و روس و از کف دادن سرزمین‌های وسیع قفقاز و «اران» را از یاد نبرده بودند. آنها جدایی هرات و بخشی از خراسان بزرگ را چون زخمی بر پیکر خود احساس می‌کردند. آنها قدرت‌نمایی سفارت‌های روس و انگلیس و فرانشان و ماموران و تفنگچیان آنها را شب و روز لمس می‌کردند؛ بنابراین، درد اصلی را حضور و نفوذ بیگانگان و کفار می‌دانستند.

مردم، در مجموع، دریافته بودند که اساس گرفتاریهای آنها در اینست که زیر سلطه خارجی به سر می‌برند و آنچه بر سرشان می‌آید حاصل استعمار روس و انگلیس است، ولی روشنفکران، در عمل، به این عامل اساسی چنانکه باید بها نمی‌دادند و با عرضه کردن برنامه اصلاحات منطبق با شیوه‌های غربی، بیش از پیش خود را با مردم و راه آنها بیگانه می‌ساختند.

نکته جالب اینکه بعدها در جریان مبارزات بنیادی مردم با حکومت استبدادی نیز، ملت ایران رهبرانی را برگزید و پشت سر آنها به جانبازی پرداخت که از دیدگاه‌های قالبی اینگونه روشنفکران هیچ نشانه‌ای با خود نداشتند. این امر که بزرگترین قهرمانان نهضت مشروطیت در سیمای کسانی چون ستارخان و باقرخان تبلور پیدا می‌کند، پدیده‌ایست که جا دارد فراوان درباره آن اندیشیده و گفته شود.

□□□

دهها سال پس از امیر کبیر و در پی سالیان دراز سلطه استعمارگران و سرسپردگان آنها بر این مرز و بوم، نهضتی پا گرفت که نه تنها ایران، بلکه بخشی وسیع از

رسم را با وجود ریشه‌های عمیقی که در جامعه دارد، پذیرا خواهند گشت.

امیر تکیه کردن بر حکومت قانون و ضابطه را به عنوان اصلی که می‌توان حقوق مردم را حفظ کند و آنها را از گزند تجاوز قدرتمندان در امان نگاه دارد، مورد توجه قرار داد و چون این امر ریشه در فرهنگ جامعه داشت و ملت آن را ضامن سعادت خود می‌دانست، از آن پشتیبانی کرد.

امیر با نهادهای جامعه بر خوردی آگاهانه داشت و با درک درست از شرایط زندگی و اعتقادات مردم، در تقویت برخی و از توان انداختن برخی دیگر و ایجاد دگرگونی در تعدادی از آنها، حمایت وسیع ملت را به دست آورد. کسانی که با او به ستیز پرداختند، اقلیتی بیش نبودند که تاریخ به روشنی چهره کریمه‌شان را می‌نماید.

امیر کبیر در دوران به نسبت کوتاه زمامداری خود، بدون آنکه شیفته مظاهر فرهنگ غرب شود، دگرگونیها و تحولات چشمگیری را سبب شد که با جنبه‌های مثبت و پویای فرهنگ ملی تفاهم داشت. برعکس، دانش‌اندوختگان دوران ناصری که روشنفکران زمان به‌شمار می‌آمدند، در تمامی زمینه‌ها به الگو برداری از غرب پرداختند و به همین جهت پیش از آنکه در برابر سلطه استعمار موضع بگیرند و در راه قطع نفوذ آن به مجاهدت برخیزند، تحت تاثیر خیزش‌ها و دگرگونیهای سیاسی اجتماعی غرب، بر آن شدند که اساس حکومت استبدادی را واژگون کنند، بدون آنکه به زیر بنا و تکیه‌گاههای آن توجه داشته باشند.

جریان‌هایی چون ماجرای لغو قرارداد رویترو و سپس تحریم تنباکو، روشنگر این است که آمادگی جامعه برای نفی سلطه بیگانه، بیش از حساسیت او در برابر رژیم استبدادی حاکم بوده است. درس خواندگان زمان با تغییر سر و وضع ظاهری خود و نحوه استدلال و برخورد با مسائل کشور، از متن زندگی مردم دور افتادند. در آن زمان، خواست مردم آن بود که دست اجنبی را از سر خود کوتاه و پایش را از کشور قطع کنند.

### ● مفهوم هویت فرهنگی در قلب مسائل

توسعه جای دارد و خواستن، تأیید و دفاع از هویت فرهنگی یکی از نیروهای عمده پیش برنده تاریخ است.



توانست اعتماد و اطمینان ملت را به خود جلب کند و آنرا به يك خیزش سترگ حماسی بکشانند. هنر بزرگ مصدق آن بود که دور از فریب، مردم ایران را با یکی از بزرگترین قدرتهای زمان به نبردی سهمگین واداشت و لطمه‌ای شدید بر نیروی استعمار وارد ساخت. او آمادگی تلاش و نبرد در راه آزادی و دفع ستم را در ملت زنده ساخت و با توانمندی، به بیش از دو قرن حقارت و سرسپردگی این ملت در برابر سلطه بیگانگان پایان بخشید.

«به من گناهان زیادی نسبت دادند، ولی من خود می‌دانم که يك گناه بیشتر ندارم و آن اینست که تسلیم بیگانگان نشده دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کردم و در تمام مدت زمامداری، در سیاست خود يك هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود.»<sup>۵</sup>

ملت ایران به برنامه‌های بنیادی او در زمینه اقتصاد بدون نفت و خرید اوراق قرضه ملی که بزرگترین گام در جهت تکیه کردن به خود و حرکت واقعی در راه رسیدن به خودکفایی بود، پاسخ مثبت داد. مصدق، با طرح اقتصاد بدون نفت، جامعه را به حرکتی کم نظیر واداشت و تمامی نیروی تولیدی جامعه، برای بهره‌گیری از همه امکانات، به کار گرفته شد.

اساس تز سیاست موازنه منفی مصدق در زمینه نفی سلطه و رها کردن کشور از قید امتیازات قدرتهای استعماری و در نتیجه به میدان کشیدن مردم برای قبول مسئولیت و درگیر شدن با خطر برای حفظ استقلال کشور بود.

مصدق معتقد بود: «ایرانی باید خانه خودش را اداره کند.»<sup>۶</sup> او می‌گفت: «در تمام مدت زمامداری خود، از لحاظ سیاست داخلی و خارجی، يك هدف داشتم و آن این بود که ملت بر مقدرات خود مسلط گردد و هیچ عاملی در سر نوشت مملکت جز اراده ملت دخالت نکند.»<sup>۷</sup>

مصدق به خوبی سهمگین بودن نبرد را دریافته بود و خطر را به روشنی لمس می‌کرد، اما يك لحظه از ضربه

مشرق زمین را تحت تأثیر شدید قرار داد. این نهضت واکنشی علیه سلطه گران و قیامی در جهت «تکیه بر خویشتن» بود. ملت ایران در این خیزش خود را بازمی‌یافت و در جستجوی آن بود که هویت خویش را با تکیه بر تاریخ و فرهنگ دیرپایش در سطح جهان مطرح سازد. رهبری این جنبش را روشنفکری آگاه و آشنا با فرهنگ ملت و متفاوت با گروه کثیری از دانش‌اندوختگان در غرب بر عهده داشت. او در عین حال که در فرنگ درس خوانده بود و به سلاح دانش زمان مجهز بود، پیوندی نزدیک با فرهنگ ملت خویش داشت و به سرزمینش عشق می‌ورزید. مصدق از ایرانی بودن احساس غرور می‌کرد و با الهام از ملت و تکیه بر قلبهای مردم، در راه رها شدنشان از بند ستم استعمار و استبداد، تلاشی خستگی‌ناپذیر داشت.

مصدق به اینکه ایران شایسته آزادی و سربلندی است، باور داشت و حرکت در راه نفی سلطه گران و سرسپردگان بیگانه را در توان ملت خویش می‌دید، او معتقد بود:

«ما باید خود را به آن درجه از استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان، محرك ما نباشد.»<sup>۴</sup>

او آرمانهای خود را از واقعیت‌های جامعه بیرون می‌کشید و هرگز از خواست‌های ملت دور نمی‌شد. او از ویژگیهای تاریخ و فرهنگ سرزمین خویش آگاه بود و نیازهای اساسی ملت را برای بر خورداری از يك زندگی پربار و سرفراز به روشنی لمس می‌کرد. مصدق هیچگاه آرزوهای دور و دراز و دست نیافتنی را عنوان نداشت و بر آن بود که با درك آگاهانه واقعیت‌های زمان و خواست‌های بر حق ملت، حرکتی را سبب گردد که حضور هر چه بیشتر مردم در آن میسر شود. او می‌دانست که تنها به یاری مردم و بالا رفتن رشد و آگاهی آنها و متکی ساختن ملت به خود، می‌توان به ساختن فردایی روشن پرداخت.

مصدق معتقد بود که با بیان واقعیت‌ها می‌توان مردم را برای رویارویی با هر مشکل و قدرتی آماده ساخت. او

● دکتر محمد مصدق: «ما باید خود را به آن درجه از استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان محرک ما نباشد.»

جانشین دیدگاه‌ها و ارزشهای ریشه‌دار نمایند. به قول فانون: «دولتهای استعماری، به موازات خلع ید و غارت و هجوم و قتل عام آگاهانه، صور و اشکال فرهنگی را نیز به توبره می‌کشند و یا شرایط به توبره کشیدن آن را تعیین می‌کنند. در نتیجه، منظر و سواد اجتماعی او هم پاشیده می‌شود و ارزشهای اجتماعی لگدمال و درهم شکسته و خالی می‌گردد.»<sup>۸</sup>

شگرد سلطه‌گران در اینست که فرهنگ اصیل جامعه را با یک ضربه از هم متلاشی نمی‌کنند، زیرا نه این کار ممکن است و نه به صلاحشان. آنها بر آنند تا فرهنگ ملت‌ها را که عامل اصلی مقاومت بشمار می‌رود، در حال احتضار نگهدارند و در واقع، از آن فرهنگی بسازند که هم هست و هم نیست، آن را تبدیل به میراثی کنند که تنها به درد موزه‌ای فراموش شده می‌خورد، قدرت بالندگی و تبادل و گذراندن جریانه‌ها را از خود ندارد، و دیگر همپای خواسته‌ها و نیازهای جامعه رشد نمی‌کند.

چنین فرهنگی، عامل مؤثر جمود فکری افراد جامعه خواهد بود و در این صورت است که سلطه‌گران به مقصود خویش که همانا دربند کشیدن درازمدت و بی‌چون و چرای ملت‌های تحت ستم است، نایل می‌گردند. وقتی فرهنگ ملتی به این وضع دچار شد، دیگر قدرت و امکان مقاومت در برابر فرهنگ‌های رقیب و سلطه‌گر را نخواهد داشت، زیرا در یک سو فرهنگی قرار دارد با توان و تحریک و شکفتگی فراوان، متکی به قدرت سیاسی و اقتصادی که دائم در تکاپو است و در سوی دیگر فرهنگی فرو خفته، ناتوان و عاجز از

زدن بر منافع سلطه‌گران باز نایستاد. او معتقد بود تا ملت ایران در گیر چنین نبرد عظیمی نشود، خود را باز نخواهد یافت. او اساس بیاخستن مردم را خودشناسی، خودیابی و خودباور داشتن می‌دانست. ملتی که بیش از دو قرن در دام سلطه‌گران شرق و غرب قرار گرفته، شیره جانش مکیده شده و از ابراز وجود و «خودبودن» دور مانده بود، باید به خود می‌آمد و شهامت رو در رو شدن با اهریمنان را پیدا می‌کرد. مصدق ملت ایران را به گریه‌ها و گریه‌ها تا همه نیروهای عقیم مانده خود را برای مقاومت، روی پای ایستادن و زنده ماندن به کار گیرد و این مهم‌ترین خدمتی بود که او به ملت ایران کرد.

او نه تنها مردم را به درگیری با قدرتهای جهانی واداشت، بلکه افسانه شکست‌ناپذیری نیروهای استعماری و سلطه‌گر را در بخش عظیمی از آسیا و آفریقای اعتبار ساخت.

آنچه در طی دوران بسیار کوتاه حکومت مصدق باوجود کارشکنی‌ها و توطئه‌های سرسپردگان امپریالیزم شرق و غرب صورت گرفت، جنبشی بود آگاهانه، هدف‌دار و بنیادی در جهت حفظ «هویت ملی» و بازگشت به خویش.

### سلطه‌گر و مقاومت فرهنگ ملی

یکی از هدفهای اساسی استعمارگران شرق و غرب در جریان تسلط بر ملت‌ها، تضعیف قدرت باروری فرهنگی آنها است. سلطه‌گران این مهم را به دست عناصری که یا مجذوبند و شیفته و یا سرسپرده و جیره‌خوار، به انجام می‌رسانند. آنها، به گونه‌ای چشمگیر و حساسیت برانگیز، با فرهنگ و سنن جامعه برخورد نمی‌کنند، بلکه در ظاهر فرهنگ هر ملت را مورد ستایش قرار می‌دهند ولی با برنامهریزی حساب‌شده می‌کوشند که از توسعه و شکوفایی و جان و توان داشتن فرهنگ ملی جلوگیری کنند و آن را به خواب رخوت فرو برند. آنها می‌خواهند ارزشهای فرهنگی جامعه را خراب کنند، شیوه زندگی مردم را دگرگون سازند و بینش‌ها و ارزش‌های قالبی خود را

خواهد کرد. شرایط جهانی چنان است که ملتها نمی‌توانند به صورت جزیره یا قلعه، جدا از دیگران و بر کنار از نفوذ آنها، بسر برند.

نفوذپذیری و نفوذگذاری فرهنگی امری مسلم است، حال بسته به میزان آگاهی و رشد ملتهاست که چه چیز را بپذیرند و چگونه خود را از خطر عوامل ویرانگر و مسخ‌کننده در امان نگهدارند. همه چیز، به میزان وسیع، در گرو آگاهی، تصمیم، آمادگی، از خودگذشتگی و پایداری ملتی است که برای کسب استقلال، خود را آماده قبول مشکلات و خطرهای می‌سازد.

### حفظ هویت فرهنگی برای وداع با

#### «فرهنگ تسلیم»

روسیه و ژاپن دو نمونه گویا از ملت‌هایی هستند که با خود آگاهی، چنان صورتی از تمدن غربی را پذیرفته‌اند که در عین نائل آمدن به پیشرفتهایی حیرت‌انگیز، از اصل خویش دور نیفتاده و هویت فرهنگی و ملی خود را از کف نداده‌اند. روسیه خود را پیشگام کشورهای کمونیستی جهان می‌داند، اما به اندیشه مارکسیزم اجازه نداده است که تار و پود فرهنگی جامعه‌اش را از هم بدرود ملتی مسخ شده به وجود آورد. این تکیه بر مارکسیزم نیست که شوروی کنونی را ساخته است، بلکه وفاداری به فرهنگ و تاریخ ملت روس است که به اتحاد شوروی امکان داده به صورت يك ابر قدرت در جهان حضور یابد، زیرا تمامی کشورهای به زنجیر کشیده شده اروپای شرقی نیز بر اساس ضوابط مارکسیزم اداره می‌شوند، اما از شکوفایی و رشد واقعی در آنها نشانه‌ای نمی‌یابیم. دیگر از آن چك اسلواکی مرفه، نیرومند و صنعتی در آغاز جنگ دوم جهانی که روسها کارخانه‌های معروفش را به یغما بردند و به روسیه منتقل ساختند، خبری نیست. مارکسیزمی که به عنوان اندیشه به اصطلاح پیشرو قرن، در کوله پستی و نوك سر نیزه سربازان روس بر آنها تحمیل گردید، نه تنها عامل نیکبختی و ترقی نگشت بلکه چون بندی محکم روند آزاداندیشی،

● روسیه با آنکه خود را پیشگام کشورهای کمونیستی جهان می‌داند، به اندیشه مارکسیزم اجازه نداده است تار و پود فرهنگ جامعه‌اش را از هم بگسلد و ملتی مسخ شده بوجود آورد.

برقرار ساختن گفتگو و چون و چرا کردن، فرهنگی متکی بر میراث‌های مومیایی شده و دور از ساخت جامع و بالنده و توانمند. اینست وضعی که بیشتر کشورهای جهان سوم در آن گرفتار آمده‌اند و باید خود را از شر آن خلاص کنند.

وقتی سخن از حفظ میراث و هویت فرهنگی و نیز تکیه کردن بر فرهنگ ملی برای خارج شدن از زیر بار سلطه شرق و غرب به میان می‌آید، منظور اینست که باید بامیراث و هویت فرهنگی دیرپای جامعه رابطه برقرار کرد. باید فرهنگ ملی را باز شناخت و آن را از حالت جمود بیرون آورد و در تمامی سطوح به تکاپو واداشت. جامعه باید خود را صاحب اندیشه و قادر به تشخیص مسایل و نیازهایش بشناسد، باید از تفاوت‌هایی که با سلطه‌گران در تمامی جهات دارد آگاه شود، باید بضاعت و امکانات خود و زیر و بم‌های جهان پیرامونش را بشناسد، باید ارزش‌های بارور میراث فرهنگی کشورش در طول تاریخ و علت اُفت و خیزهای سرزمین خود را درک کند.

این نکته اساسی در خور توجه کامل است که اگر فرهنگ‌های ملی در راه سازندگی و باروری و نوآوری به کار نیفتند، بی‌شک تحت تأثیر شدید یکی از تمدن‌های قومی موجود و یا مجموعه عواملی از فرهنگ‌های مختلف قرار خواهند گرفت و ناچار از تسلیم خواهند شد. تمدن‌های موجود چون تمدن آمریکا و اروپا و به اعتباری خاص روسیه، از چنان «دینامیسمی» برخوردار است که هر جامعه مرددی را به میل خود هضم

ژاپنی‌ها به امر مشورت برای جستن راه‌حل‌هایی که بتواند سودهمگان را دربرگیرد، علاقه فراوان دارند. از جمله، در محیط‌های روستایی، سرپرستان و نمایندگان خانواده‌ها گردهم می‌آیند، مشکلات را طرح می‌کنند، راه‌حل‌ها را عنوان می‌سازند و هر یک به تفصیل نظر خود را می‌گویند، زمانی که اختلاف نظرها بالا می‌گیرد، گفت‌وگو و شنود را برای مدتی به تأخیر می‌اندازند و سپس از سر می‌گیرند تا اینکه سرانجام به راه‌حلی برسند که دست کم هفتاد درصد با آن موافق هستند. افرادی که در اقلیت قرار می‌گیرند صمیمانه راه‌حل گزیده شده را می‌پذیرند و بدون کوچکترین کارشکنی با بقیه همکاری می‌کنند. به این ترتیب، ژاپنی‌ها از یکسو با علاقه در یافتن بهترین راه‌حل‌ها برای پیشرفت جامعه و تأمین منافع خود احساس مسئولیت می‌کنند و از سوی دیگر، خود را موظف به رعایت و اجرای نظر یک اکثریت قوی می‌دانند، اکثریتی که براساس مذاکره و بحث‌های فراوان حاصل شده و در جریان آن همه جنبه‌های مسئله یا مسائل شکافته شده و هیچ دید و سلیقه و راه‌حلی از نظر دور نمانده است. در این جامعه، سرپرستان خانواده‌ها و آنها که سن و تجربه و شناخت بیشتری نسبت به بار فرهنگی جامعه خویش دارند، از احترامی خاص برخوردار هستند، ضمن آنکه به اندیشه‌های جوان نیز فرصت لازم داده می‌شود.<sup>۱۰</sup>

کارکنان مؤسسات مختلف ژاپن، به مدیران و کارفرمایان خود به چشم افرادی که حاصل تلاش و کوشش و کارشان را به یغما می‌برند، نمی‌نگرند و همگام با آنها در بالا بردن سطح تولید تلاش می‌کنند، بدون آنکه حتی انتظار دستمزد اضافه داشته باشند. مدیران ژاپنی در حالی که از قدرت اجرایی چشمگیری برخوردارند و آگاهانه به بسیج نیروی کار برای تولید بهتر و بیشتر می‌پردازند، با توانایی واحدهای زیر نظر خود را اداره می‌کنند و رفتار صمیمانه و مناسبات نزدیکی با کارکنان خود دارند، به نحوی که هیچگاه آنها به صورت دو گروه مقابل هم قرار ندارند.

خانم «چیئه‌نا کانه» در نتیجه گیری خود براساس بررسی جامعه ژاپن در طول تاریخ، چنین اظهار نظر می‌کند: «می‌توان گفت که اکثریت مردم ژاپن از نظر

بالندگی و تلاش برای ساختن و نیکیبختی را متوقف ساخت. به عبارت دیگر، مارکسیزم، به عنوان یک فرهنگ وارداتی و تحمیلی، عامل ایستایی و حتی عقب‌گرد ملت‌های اروپای شرقی گردید و قدرت آفرینش را از ملت‌هایی که صاحب فرهنگ‌هایی توانا و ریشه‌دار هستند، سلب کرد.

ژاپنی‌ها نیز که پیشرفت‌هایشان در زمینه‌های علمی و صنعتی ابعاد خیره‌کننده‌ای یافته است، از معدود ملت‌هایی هستند که هنوز هویت فرهنگی خود را از کف نداده و عمده صفات ملی و ویژگی‌های فرهنگ سنتی خود را حفظ کرده‌اند. وقتی سخن از تکیه کردن بر هویت فرهنگی و بها دادن به سنت‌های اصیل در جامعه ژاپن به میان می‌آید و در کنار آن مسئله پیشرفت‌های چشمگیر علمی و تکنولوژیک و بالاخره رشد عظیم اقتصادی این کشور مطرح می‌شود، گروندگان به مارکسیزم از یکسو و پیروان افکار سرمایه‌داری از سوی دیگر، هر یک با معیارهای خاص خود، می‌کوشند که چنین روندی را زیر سؤال ببرند و ناشدنی قلمداد کنند.

گاه به برخی از نمودها نظیر روی آوردن تعدادی از زنان و مردان ژاپنی به لباس‌ها و ورزش‌های غربی یا رواج سبک معماری غربی در آن کشور اشاره می‌شود، در حالی که مقصود از تکیه بر فرهنگ و هویت ملی و بیگانه نگشتن از خود در جامعه ژاپن، رعایت اصول بنیادینی است که عامل پیروزی این ملت به‌شمار می‌رود.

همبستگی اجتماعی، سود خود را در تأمین منافع گروه وسیع‌تری دیدن، احترام به قوانین و مشارکت صمیمانه در کارهای اجتماعی و سازندگی کشور برکنار از تنگ‌نظری‌های فردی، از ویژگی‌های جامعه ژاپن به‌شمار می‌رود. «... زندگی ژاپنی‌ها، کماکان از مفهوم اتکاء متقابل متأثر است، در حالی که غرب با تأکید که بر فردیت دارد، بیشتر موجب پیدایش روحیه اتکاء به خود در افراد می‌شود. در ژاپن، تصور مردم از یک مؤسسه تجاری (علی‌رغم بزرگی آن) همان تصویری است که آنان نسبت به منزل خود دارند، با همان وابستگی‌های متقابل و وفاداری که مشخصه زندگی خانوادگی است.»<sup>۹</sup>

بی‌مناسبت نخواهد بود که بحث را با نقل چند نظر درباره‌ی چگونگی برخورد ملت ژاپن با فرهنگ غرب به پایان بریم.

آقای «کورودا» استاد دانشگاه بین‌المللی ژاپن و رئیس مرکز تحقیقات خاورمیانه درباره‌ی برخورد ملت ژاپن با فرهنگ غرب و شیوه‌های بهره‌جستن از آن و نیز چگونگی گزینش هوشمندانه این ملت و توفیق آن در حفظ هویت فرهنگی خود مثال زیبایی به کار برده است: «ژاپنی‌ها مثل صدف عمل می‌کنند. با دهان گشوده، همه چیز را می‌بلعند، اما روزی این صدف بسته می‌شود و از آنچه به کارشان می‌آید، گوهری می‌سازند که ویژگی ژاپنی دارد.»<sup>۱۳</sup>

خانم «چیبه ناکانه» می‌گوید: «در جریان مدرنیزه شدن ژاپن، مردم این کشور عوامل زیادی را از تمدن غربی کسب کردند، اما این عوامل قطعه‌هایی بیش نبودند و هیچگاه نتوانستند شکل یک سیستم نقش آفرین را به خود بگیرند. درست مانند زبانی که ساختار یا گرامر آن پایه‌ای اصیل و مشخص دارد، ولی با رویه‌ی ضخیمی از واژه‌های به‌عاریت گرفته شده، پوشیده شده است.

جامعه ژاپنی، در طول صد سال گذشته، تغییرات ریشه‌ای به خود دیده، اما ساختار بنیادی اجتماعی آن دست نخورده مانده است. این نمونه جامعه‌ایست که صنعتی شدن و تقلید از فرهنگ غربی تغییرات بنیادی در ساختار پایه‌ای فرهنگ آنرا سبب نشده است.»<sup>۱۴</sup>

این محقق همچنین معتقد است: «ژاپن امروز زیر بار فشار گذشته خود نیست، بلکه سرچشمه موفقیت خود را در همین گذشته یافته است.»<sup>۱۵</sup>

آقای دکتر نقی زاده، استاد ایرانی دانشگاه چپپای ژاپن، در قسمت دوم مصاحبه خود با روزنامه کیهان، در بحث مربوط به نحوه به کارگیری تجربیات دیروز در عرصه ساختار اقتصادی-صنعتی ژاپن امروز، از زاویه دیگری با مسئله برخورد می‌کند و چنین می‌گوید:

«بارها، از طرف عده‌ای از علاقمندان به مسائل ژاپن اعلام گردیده است که ژاپن، ضمن رشد (توسعه) و مدرنیزاسیون اقتصادی-صنعتی موفق شده است سنت‌های اجتماعی و سیستم اعتقاداتی خود را نیز حفظ نماید و نتیجه گرفته‌اند که حفظ این سنت‌ها تضادی با

تاریخی در شرایط یک جامعه مبتنی بر طبقات مختلف که گروه‌های گوناگون به وسیله فاصله‌های عمیق از هم جدا شده باشند، زندگی نکرده‌اند، بلکه اصول ساختار جامعه‌ای که آنها بدان خو کرده بودند بر اساس سلسله مراتب اجتماعی استوار بوده، نه ساختار طبقاتی... در حالی که ژاپنی‌ها پذیرای رابطه قدرتی مبتنی بر سلسله مراتب میان دو فرد هستند، هیچگاه رابطه قدرتی میان دو طبقه یا دو گروه را تحمل نمی‌کنند.

سابقه این پدیده روانشناسی اجتماعی به‌طور مستقیم به جامعه دهقانان دوران کهن ژاپن بازمی‌گردد؛ آنها هیچگاه با مالکان یا اربابان خود به عنوان یک گروه اجتماعی متفاوت و جدا از خویش برخورد نداشته‌اند، بلکه برعکس در دیدگاه اجتماعی آنها، مالکان و دهقانان و اربابان و رعایایشان با هم یک واحد اجرایی و نقش آفرین را تشکیل می‌داده‌اند.»<sup>۱۱</sup>

شیوه مدیریت ژاپن در حال حاضر توجه دنیا را به خود جلب کرده است تا جایی که در کشور قدرتمندی چون آمریکا، برخی از واحدها، با استخدام مدیران ژاپنی، قدرت بازدهی خود را فزونی بخشیده‌اند.

یکی از مسائل اساسی که جا دارد به آن اشاره شود، برخورد جامعه ژاپن با مفهوم دموکراسی است. استنباط جامعه مزبور از این واژه با آنچه که در دنیای غرب مطرح است، تفاوت اصولی دارد. این تفاوت را می‌توان ملهم از سنت‌های فرهنگی و ویژگی‌های روانشناسی اجتماعی مردم ژاپن در طول تاریخ دانست. در تحلیل انجام شده توسط خانم «چیبه ناکانه» درباره مفهوم دموکراسی که نظیر برخی دیگر از برداشتهای فرهنگی از فردای دومین جنگ جهانی، مانند بسیاری نواحی دیگر آسیا به وسیله آمریکا به ژاپن برده شد، در این سرزمین با آنچه که در غرب شناخته شده تفاوت کلی دارد، به نحوی که منظور از آن، گونه ویژه‌ای از حکومت نیست، بلکه شیوه‌ای از رابطه اجتماعی مورد نظر است... برای ژاپنی دموکراسی عبارتست از: «نوعی تعهد فردی و نبود روحیه تجاوزگری و خشونت. گفته می‌شود زمانی یک سازمان غیر دموکراتیک است که در آن هم‌آهنگی و رضایت حاکم نباشد.»<sup>۱۲</sup>

● آنچه در دوره کوتاه زمامداری مصدق با وجود کارشکنی‌ها و توطئه‌های سرسپردگان امپریالیسم شرق و غرب صورت گرفت، جنبشی بود آگاهانه، هدف‌دار و بنیادی در جهت حفظ هویت ملی و بازگشت به خویش.

ژاپنی، ضمن قبول و تصدیق ثمربخشی عام و عالمگیر فردگرایی، دارای حصارهای فردگرایز («آنی») که نمی‌دانیم چیست) به مثابه قلعه‌ای نفوذناپذیر در برابر رخنه‌گری فردگرایی جهان‌شمول نیز هست و ما به گونه‌ای عمل می‌کنیم که گویی این خصوصیت ممتاز، پشتوانه و تکیه‌گاه استوار ما در تصمیم‌گیری، یعنی انتخاب آزاد و جذب شایسته بعضی عوامل و رد یا دفع بایسته عواملی دیگر است. در واقع، هرچه بیشتر در تاریخ ملی خود به عقب برمی‌گردیم، مشکل تمیز و تعیین حد و مرز میان عناصر خاصه ژاپنی و عناصر به دست آمده از خارج را بیشتر احساس می‌کنیم. حتی به اعتقاد برخی از فلاسفه ژاپنی از مکتب کیوتو یعنی Shunpie/ue/ Yama (متولد ۱۹۲۵) و Takeshi Umehara (متولد ۱۹۲۱) هویت فرهنگی ژاپن در همین نحوه از صافی گذراندن و اقتباس تأثیرات خارجی است.<sup>۱۸</sup>

بنابراین، فقط توجه کامل و همه‌جانبه به حیات و هویت فرهنگی است که می‌تواند به خودی کردن آنچه که خارجی است کمک کند و از این نظرگاه، فرهنگ یعنی مجموعه خاطره‌ها و یادبودها و میراثیابی که جامعه گذشته را به آینده می‌پیوندد، عاملی اساسی برای جلوگیری از گسستگی‌ها و دور شدن از هویت ملی است.

امروز این واقعیت مورد قبول است که مفهوم هویت فرهنگی در قلب مسائل توسعه قرار دارد. چنین است که «مختار امبو»، دبیر کل پیشین یونسکو، می‌گوید: «خواستار، تأیید و دفاع از هویت فرهنگی در حال

رشد و توسعه ندارد. این مسئله اگر به دقت توضیح داده نشود و علل آن روشن نگردد، نتایج سوئی بیار خواهد آورد. اولاً، اعتقادات دینی در آن کشور به شکل جامعه‌ما نیست. از طرف دیگر، آنچه که امروزه از سنت سیستم اعتقاداتی ژاپن باقی مانده است، اکثراً چیزهایی است که در جهت بهره‌برداریهای اقتصادی به کار گرفته شده است. مثلاً: همین «مدیریت به سبک ژاپن» که این همه سرو و صداره انداخته است، در واقع به کارگیری تمام آن سیستم‌های اعتقادی در جهت بسیج نیروی کار و بالا بردن کارایی مدیریت می‌باشد. و اما مسئله مهم‌تر این است که چطور این سیستم باقی مانده است؟ به اعتقاد من، ژاپن همیشه در محاصره کالا و محصولات ژاپنی بوده است. این محاصره توسط کالای محلی باعث گردیده است که سیستم اعتقادات و معیارهای ارزشی آن جامعه در معرض کالای بیگانه که حاصل بار سنگین فرهنگی است، شکست‌ناپذیر بماند.<sup>۱۶</sup>

«هرمان کان» ویژگی ژاپنی‌ها را در این زمینه چنین تحلیل می‌کند: «ژاپنی‌ها عادتاً تصور بسیار روشنی از خویش دارند، بدین معنا که خود را موجوداتی اصیل می‌دانند. ژاپنی بودن به معنای یکتا و بی‌همتا بودن است. البته این مانع از آن نشده که مردم ژاپن انواع اندیشه‌ها، شیوه‌ها، فنون، تکنولوژی، مفاهیم و جز آن را نخست از چینی‌ها و سپس از اروپاییان و آمریکاییان اقتباس کنند، اما ژاپنی‌ها از آغاز بارو حیه‌ای انتخابی و برگزیننده با این عناصر خارجی روبه‌رو شدند.<sup>۱۷</sup> پژوهشگر دیگر، «یوشیو آبه»، بر خوردی ژرف‌تر باموضوع داشته و نظریه‌ای ابراز می‌کند که برای تحلیل‌گران فرهنگ ملتها قابل ملاحظه است. او می‌گوید: «ما ژاپنی‌ها غالباً در تماس با بیگانگان اطمینان داریم که در تصمیم‌گیری برای انتخاب آنچه خوش آیند ما و مفید و مناسب به حال ماست، آزاد و مختار و تواناییم. ظاهراً، این احساس با احساسی دیگر که از تمدن غربی، به عنوان تمدنی واجد ارزشهای واقعی جهان داریم، متضاد می‌نماید. بی‌آنکه بخواهیم برای این تضاد توجیهی منطقی بیابیم، تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که این دو احساس توأمان وجود دارد. محتملاً وجود این دوگانگی مؤید این مدعاست که فرهنگ

شدید همراهان فلاکت زده و نکبتم، تکه کاغذی در دستم بود برای چسباندن به دیوار خانه‌ام، کاغذی که آزاد شدنم را گواهی می‌کرد.<sup>۲۱</sup>

□□□

آری، اصل اینست که ملتی از نظر فرهنگی عقیم نشود و قدرت این را بیابد که به جای هضم شدن توسط دیگران، جنبه‌های مثبت فرهنگی دیگران را دریافت کند، بر آن تأثیر کند و آنرا به خدمت بگیرد. يك مثال بارز و روشن پاسخگوی آنهایی است که معتقدند برای وارد شدن در جرگه پیشرفتگان و کشورهای توسعه یافته، ضروری است که در تمامی ابعاد پذیرای غرب شویم و یا اینکه به اعتقاد گروهی دیگر، ایدئولوژی شرق را الگو قرار دهیم.

جریان ایجاد ارتباط میان ایران و دنیای غرب از میانه دوران قاجار و گسترش آن به گونه‌ای خیره کننده در دهه‌های بعد نشان می‌دهد که هر قدر از نیروی مقاومت ملی مادر برابر سلطه گران کاسته شده، بیشتر تن به حقارت داده ایم و از خود تهی گشته ایم، فاصله واقعی مان با جهان پیشرفته افزون تر شده، ملت ما از آفرینش و خلاقیت باز ایستاده، فرهنگ انتخاب و انطباق آگاهانه را از کف داده و فرهنگ تسلیم را برگزیده، و از رشد و شکوفایی فرهنگی دور مانده است. از صدها چهره درخشانی که در تاریخ علم و فرهنگ این سرزمین می‌شناسیم، يك تن در این دو قرن و نیم اخیر ظهور نکرده است. همه کارمان به صورت تقلید و الگوبرداری در آمد، تا اینکه امروز اینچنین به افسوس نشسته ایم. اکنون، اگر می‌خواهیم که این شب تیره را به سر آوریم و شاهد خورشید درخشان سربلندی فردای خویش باشیم، باید به خود آئیم و به خویشتن خویش باز گردیم، هویت فرهنگی سرشار از خلاقیت‌ها و گزینش‌های آگاهانه خود را باز شناسیم و به یاری آن، دست به کار ساختن آینده‌ای دلخواه و حساب شده بزنیم. باید بکوشیم با تکیه بر میراث و هویت فرهنگی خود، صاحب فرهنگی گشاده و شکوفا شویم که در آن جرعه‌هایی زده شود و نیروهای خلق الساعه و مؤثر و باور کننده از آن بگذرد.

باید برای فرهنگ خودی اصالت و حیثیت قائل

حاضر به عنوان یکی از نیروهای عمده جلو برنده تاریخ تلقی می‌شود. بعید است این اراده نمایانگر برگشت به گذشته تغییر ناپذیر و محصور شده از طرف خود باشد، زیرا تلفیقی زنده، اصیل و همیشه در حال تجدید را می‌پروراند.<sup>۱۹</sup>

حفظ هویت فرهنگی و تکیه بر آن به این مفهوم نیست که باید خود را در چهار دیواری سرزمین خویش محصور سازیم و از ایجاد ارتباط با دیگر فرهنگ‌ها دوری جوئیم. مقصود اینست که در ایجاد ارتباط بدانیم که کیستیم.

چه داریم و چه چیز را با چه شرایطی می‌خواهیم دریافت کنیم و در آن چگونه باید تغییر دهیم تا متناسب با شرایط ما شود و در جای خود مورد بهره‌برداری قرار بگیرد. یعنی، نباید خود را دست بسته تسلیم دیگران سازیم و به چیزی تبدیل شویم که با هویت اصلی ما متفاوت باشد.

یکی از نویسندگان و شعرای «ساموآیی» به نام «روپه‌را که پتایا»<sup>۲۰</sup> در شعری بسیار جالب و کم نظیر، نقش استعمارگران غربی را در چگونگی بی‌هویت ساختن مردم مرز و بوم خویش، به کمک عامل آموزش غربی، چنین بیان می‌کند:

«آدم ربایی»

در آن وقت شش ساله بودم. مادرم گیج بود. مرا به مدرسه می‌فرستاد، تنهای تنها، هفته‌ای پنج روز، يك روز ر بوده شدم به وسیله گروهی از فیلسوفان مغرب زمینی مسلح به کتابهای آموزش مصور و انواع دیپلم، دیپلمه فلان، لیسانسیه بهمان. زندانی‌ام کردند در يك اتاق درس. در آنجا پاس می‌دادند. چرچیل و گاریبالدی سنجاق شده روی يك دیوار و روی دیوار دیگر هیتلر و مائو فرمان می‌راندند. گوارا خبر از يك انقلاب می‌داد بر پرده‌های مغز من با کتاب «جنگ چریکی» اش. آخر هر ثلث پیامهای تهدید فرستادند برای مامان و بابا.

مامان و بابا دوست داشتند پسرشان را و باج می‌دادند هر بار و هر بار. مامان و بابا بیش از پیش فقیر شدند، کسانی که مرار بوده بودند بیش از پیش ثروتمند و من، بیش از پیش سفیدپوست.

هنگام آزاد شدن پانزده سال بعد (در میان کف زندهای

در حال حاضر هم نتواند نجات دهد.»<sup>۲۲</sup>

### زیر نویس ها

1. Augustin Girard, **Development Culturel: Experiences et Politique**, UNESCO, Paris 1972, p.17
  2. Pierre Moinot, **Rapport de la reunion de Teheran sur la Politique Culturelle**, 16-20 Mai, 1970
- به نقل از کتاب «درباره فرهنگ» جلال ستاری-وزارت فرهنگ و هنر، سال ۱۳۵۴
۳. دوزخیان روی زمین، فرانتس فانون، فصل قهر، ص ۱۳.
  ۴. از سخنان مصدق در مجلس چهاردهم، به نقل از کتاب مصدق، به اهتمام علی جانزاده، ص ۲۳۰.
  ۵. از سخنان دکتر مصدق در بیدادگاه سلطنت آباد، به نقل از کتاب مصدق، ص ۲۳۱.
  ۶. از سخنان دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، به نقل از کتاب مصدق، ص ۲۳۰.
  ۷. از سخنان دکتر مصدق در بیدادگاه سلطنت آباد، به نقل از کتاب مصدق.
  ۸. انقلاب آفریقا، فرانتس فانون، ترجمه محمد امین کاردان، بخش نژادگرایی و فرهنگ، ص ۵۳.
  ۹. اتو کلاین برگ، روان شناس و انسان شناس برجسته کانادایی، مجله پیام، شماره ۱۴۸.
  ۱۰. به نقل از نتیجه گیری کتاب: La Societe Japonaise, Par: Chie Nakane - Armand Colin. 1974
- این کتاب توسط خانم دکتر نسرین حکیمی در دست ترجمه است.
۱۱. همان، صص ۱۸۵-۱۹۰.
  ۱۲. همان، صص ۱۸۵-۱۸۶.
  ۱۳. نقل از مقاله «ژاپن و الگوی جهان سوم»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۲، سال دوم.
  ۱۴. از نتیجه گیری خانم «چییه ناکانه»، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.
  ۱۵. از مقاله «ژاپن، الگوی جهان سوم».
  ۱۶. کیهان روزانه، شماره ۱۲۹۲۶، ۱۳/۱۰/۱۳۶۵.
  17. Herman Kann, **Lascension Japonaise**, Paris, 1971, p.40
  18. Yashio Abe, **La culture Japonaise a la recherche de son identite**, in *Esprit Des Japonaise Parlent du Japon*, 1973
  ۱۹. مجله پیام، شماره ۱۴۸.
  20. Ruperake Petaya
  ۲۱. مجله پیام، شماره ۷۵.
  ۲۲. آینده ایران و گذشته فرهنگی، داریوش شایگان، صص ۲۳ و ۶۴.

شد. به بیان دیگر، باید این اصالت و حیثیت را شناخت، نه برای فخر فروشی، که برای تکیه کردن به آن و مدد گرفتن از آن.

از یاد نبریم که تنها به یاری تذکر تاریخی است که می توان تمدن را به کمال رسانید یا تمدن دیگری را چنان اقتباس کرد که گویی آن را در اختیار گرفته ایم.

از سوی دیگر، به یاد داشته باشیم که عناصر سازنده فرهنگ ملی به گونه ای در میان توده مردم وجود دارد و زمانی می توانیم به شناخت و بهره گیری از آنها موفق شویم که برایشان، دست کم به اندازه جنبه های اقتصادی مطلق، ارزش قائل شویم. در واقع، اگر توسعه را تنها بر پایه معیارهای اقتصادی در نظر بگیریم، نبوغ ویژه ملتها را که در قدرت خلاقیت آنها نهفته است، نادیده گرفته ایم.

□□□

مقاله را با ذکر نظری درباره حفظ هویت فرهنگی

به پایان می بریم:

«شرایط مناسب برای نوعی حفظ هویت فرهنگی، اینها به نظر می رسد: ابتدا، برقراری يك گفتگو با خاطره ازلی سنت و سپس گفتگو با غرب. غرض از گفتگو با خاطره ازلی، برانگیختن تصنعی گذشته و تقلید صورتهای خالی هر مضمونی نیست. سنت گرایی کهنه پرستانه هم مورد نظر نیست. سنت نمی تواند يك تشییع جنازه باشد. هانری کوربن، ایران شناس بزرگ، می گوید: «سنت اساساً زایش دوباره (رنسانس) است و هر زایش دوباره ای به فعلیت در آمدن يك سنت در زمان حال است. به این جهت است که باز فعل سنت همواره متضمن زمان حال است، یعنی زمان حالی نظیر آنچه که بارنسانس کارولتزی قرن هشتم، رنسانس بیزانسی قرن دهم و رنسانس بزرگ قرن شانزدهم اروپا، نوزایشی که بدون آن هم این ادوار عهد باستان گمشده ای بیش نبود، منتقل شد. به این شیوه است که سهروردی، فیلسوف بزرگ ایرانی، خود را وارث و باز آفریننده حکمت الهی ایرانیان قرار داد.

فعلیت لاینقطع این خاطره و وفاداری ایران به گنجینه های مضامین آن بود که باعث مداومت هنر و تفکر ایرانیان شد. اگر این وفاداری ایران را همواره از آسیب مهاجمان نجات داده، هیچ دلیلی وجود ندارد که